

اندیشه فعلی ناکرده عفو کرده است از خلق <sup>علیه السلام</sup> یوسف  
 در اندیشه افتاد چند ملامت بود **و دیگر** مفسران گفته اند  
 همت به الزلیخا و همت الزنا و همت بها ای همت  
 الفزازینها پس زلیخا اندیشه کرد که کنم و یوسف اندیشه  
 کرد که کنم یا نکنم **و دیگر** زلیخا اندیشه کرد بزنا و یوسف  
 اندیشه کرد که اگر زلیخا در من آید من او را بزنم تا بخوا  
 دید که توان بود زدن زلیخا **فاهل** حقیقت گفته اند  
 که اندیشه یوسف نبود که اگر زلیخا زن کسی نبودی من او را  
 بزنم کردی بحال که اینچنین روی مرانشاید پس یوسف <sup>علیه السلام</sup>  
 از قول باغی شنید که لا تقربوا الزنا ایته کان فاحشه  
 و مقننا و ساء سیلا پس یوسف علیه السلام بگریخت **و دیگر**  
 که بر دیوار صوره یعقوب علیه السلام بلید که انگشت برداش  
 گرفته که این فعل نکستی که **یمتوب زاده** زنا کننده نباشد  
**و دیگر** او از شنیدن از گوشه پنهان که درینها رفتن **ای** آنها  
 الصدیق **و دیگر** گویند که کودکی در گهواره بود برادر زاده

مصر

مصر بود و زلیخا او را بر میگرفت و ناله میدادست پس خدای  
 آن کودک را در گهواره بستن آورد **و گفت** ایها الصدیق  
 لا تنزلی و این درست شد بدین جهت که یوسف ازین کودک  
 بشنید باز چون عزیزانجا رسید از وی خواست چون وی میداد  
 که سخن میگوید **و اندر قصه** چنین آمده است که در آن زمان که  
 زلیخا یوسف را بدین خانه فوطیلید حوعلالکت یا حبیبی لیتا  
 که دامن نهاده اند تا دوست ما را از ما ببرد و در دلم ایشان  
 باطل کن و آن صورتها که بر دیوار کرده بودند حیرت علیه السلام  
 بصوره یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام نمود **و این**  
**و سیماست بنو علی** آنست که زلیخا بی داشت زین که در  
 هر جای که بودی با خود بر دی پس آن بت را در گوشه آن خانه  
 نهاده بود چون زلیخا دل نهاده به آنکه یعنی یوسف علیه السلام  
 دل بر آن کار نهاده پس زلیخا برخواست و جامه برداشت  
 و بر آن بت پوشید یوسف علیه السلام گفت این چه کردی  
 زلیخا گفت این معبود منست و من از وی شرم دارم پس